

عاجزه نوحه و زاری در پیوسته \* هر چند عذر و بهانه پیش آورد  
 فایده نکرد از اراده جدید محمد آغا بغایت مضطرب شده. آخر  
 بعضی کلمات خشونت آمیز نسبت بمحمد آغا گفته. او ابرام  
 و مبالغه نموده بزبان ملامت او را تسلی گردانیده \* میفرمود که  
 عشیرت روزکی روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان وضع  
 کرده. از حضرت و اهب منان جل جلاله و عم نواله مسالت مینمایند  
 که دیده رمد دیده ایشان از غبار موکب امیر شاه محمد مکحل  
 گردد \* والده بیچاره بالضروره فرزند دلبنده یکدانه خود را  
 تسلیم محمد آغا نموده روانه کردستان گردانید \* و بروایت بعضی  
 امیر شاه محمد رابی رضای والده فریب داده گریزانیده بدایس  
 آوردند اصح اینست \* بهر تقدیر امیر شاه محمد در شهر سنه  
 تسعمایه بدایس را بعز قدوم شریف معزز گردانیده \* جمع کثیر  
 بر سر رایت او مجتمع گشتند و طبل شادی و بشارت کوفته بالتام  
 عشیرت روزکی شکر و سپاس حضرت باری عز اسمه بجای آورده  
 باریاب حاجات و مستحقان صدقه و تذورات دادند \* و همان لحظه  
 در باب فتح قلعه بدایس و تسخیر ولایت بمقتضای آیه کریمه  
 (و شاورهم فی الامر) قرعه مشورت در میان انداخته رایها بر آن  
 قرار گرفت که چون چند دفعه علانیا بر سر قلعه بدایس رفته  
 امیر شمس الدین و آغاز اذکان روزکی بقتل رسیدند و الحال صلاح

دولت بمقتضای وقت چنانست که بعضی از مردمان کر و پید  
 کرده نماز شام که گردون لباس سو کواری پوشیده بهرام خون  
 اشام بعزم تسخیر قلعهٔ مینا فام کنند بر کنکر این نیکگون حصار  
 افکند کر روان بیالا رفته \* سر رشته مقصود در کنکر قلعه بند  
 سازند والا بوجه دیگر تسخیر میسر نیست \* چون ارادت ازلی  
 بنیک بختی شخصی شامل گردد هر آینه بمضمون ( اذا اراد الله  
 شیاً هیأ اسبابه ) آنچه در ضمیر اوست از مکن غیب بمنصه  
 ظهور آید \* پس برین تقدیر چند کس از عشیرت بایکی و مودکی  
 جهت تمشیت این مهم پیدا کرده بحضور امیر شاه محمد آورده او را  
 بوعدهای قوی خوش دل گردانیده \* آجماعت نیز تعهد کردند که  
 یا کنند مراد بر کنکره حصار انداخته پای مقصود بر افراز  
 مراد نهند یا جان شیرین مستحفظان محنت و الم داده وجود خود را  
 طمعاً کاب و کلاغ سازند \* چون رایها باین امور قرار گرفت  
 شروع در ترتیب آلات و ادوات نردبان و کنند نمودند اتفاقاً ابو بکر  
 آغای بایکی که مرد روز کار دیده کار آزموده پاك اعتقاد نیک و نهاد  
 دور بینش و عاقبت اندیش بود بخدمت امیر شاه محمد مبادرت  
 نموده \* عرضه داشت که درین مدت که بدلیس در تصرف  
 ترا که بود کار و بار بنده ساختن نردبان بود که شاید روزی وارث  
 ملک پیدا شود و من خدمت بجای آورده باشم و الحال آنمقدار نردبان

که شمارا احتیاج است از چوب و کتف ترتیب داده درمیانه  
 آنها گذاشته \* در زیر کل و خاک دفن گردانیده منتظر همین روز  
 بوده ام \* المنة لله که کار و بار حسب المدعای بندگان باشد (نظم)

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا

بر منتهای همت خود کامران شدم

در همان لحظه ابو بکر آغا نردبانها را حاضر ساخت \* چون  
 اخلاص و یکجبهتی و اعتقاد و نیکو خدمتی او مقبول طبع امیر  
 شاه محمد افتاد قریه خزو و نکین من أعمال تاون و قریه ایکسودرا  
 در مقابل این خدمت بطریق ملکیت بدو ارزانی داشت \*  
 القصة که روان در شب تار که مهر و ماه راه آمدن را کم کرده بود  
 و فلک با هزاران دیده متعیر مانده مانند باد صبا از برج سیاه که  
 در جانب شمالی قلعه واقع است بیالا رفتند و سر ریسمان نردبان را  
 در دریچه خانه که از آدم خالی بود مستحکم کرده زیر آمدند  
 (نظم)

بر آورد سراژدهای کند \* که شیر فلک را رساند کزند  
 گرفتند گردان سپرها بجنک \* زهر سو آشادند درهای جنک  
 زهر سویکی قامت افراخته \* زدوش و کتف نردبان ساخته  
 بدین دستور گردان پر خاش-جوی و دلیران تندخوی دل از  
 جان و جهان برداشته و نسبت در حبل المتین (لاتیاسوا من روح

الله ( زده بیالا رفتند \* و در وقتی که پاسبانان در بستر غفلت خفته  
 بودند و مستحفظان در مهد استراحت بخواب باز رفته بودند  
 بر سر ایشان ریختند \* و بعضی را همچنان خواب آورد از اوج علیین  
 باسفل ساقاین فرستادند \* و در خانه بعضی را از بیرون مضبوط  
 گردانیده جماعت بهیبت هر چه تمامتر بدر خانه حاکم قلعه دویدند  
 او را از خانه بیرون کشیدند و بعد از آن عمه و فعله او را يك يك  
 از خانها دست و گردن بسته بدر آورده جزای اعمال آنجماعت را  
 در کنار ایشان نهادند \* و اهل و عیال ایشانرا از قلعه و ولایت  
 اخراج کرده کلاستان و وطن را از خار اغیار و بوستان مسکن را از خشک  
 آزار پاک گردانیدند \* و امیر شاه محمد را بدستور آبا و اجداد کرام  
 عظام خود بر سر بر حکومت موروثی نصب کردند \* او نیز  
 بساط عدل و مروت بگسترانید و ابواب لطف و احسان بر رخ  
 پیر و جوان مفتوح گردانید \* اما زمان دولتش چون عنفوان جوانی  
 زود در گذشت و ایام حکومتش چون فصل گل خندان بقای  
 نکر رفت سه سال تمام در مسند حکومت متمکن شده بعالم  
 آخرت رفت \* و الحق جوانی بود بصفت سخاوت و شجاعت  
 موصوف و بسمت جلالت و شهامت معروف در تاریخ سنه ثلاث  
 و تسعمایه بجوار رحمت ایزدی پیوسته او را در موضع كوك میدان  
 در جوار مزار فایض الانوار امیر شمس الدین ولی علیه الرحمة

والغفران مدفون کردند \* وازوأمیر ابراهیم نام پسر خورد سال  
در صفحه روز کارماند \*

## سطر چهارم

﴿ در بیان رفتن حکومت بدلیس از دست حاکمان آنجا ﴾  
(وآن مشتمل بر چهار وجه است)

### (وجه اول)

﴿ در ذکر امیر ابراهیم و منازعت او با امیر شرف عالیہ الرحمة ﴾  
(نظم)

چو از انوار لطف حی اکبر \* ضمیر سروری گردد منور  
بهر کاری صواب اندیش باشد \* زهر فرزانه در پیش باشد  
بعقل کامل و تدبیر صایب \* شود فتح و ظفر او را مصاحب  
عدویش کرد از فهم و خرد دور \* بچشمش جهره بهبود مستور  
فتد در وقت رزم و گاه جولان \* زاوج جاه اندر چاه خذلان  
مشاطه نوعروس سخن چمن و دلالة جمیله این کلشن بدین گونه  
ارایش بکرفکر و زیب این داستان کهن مینماید که چون امیر  
ابراهیم بعد از فوت پدر در صغر سن متصدی امور حکومت  
و متکفل مهام ایالت شد رتق و فتق قبض و بسط مهمات ملکی

ومالی در کف کفایت عبد الرحمن آغای قوالیسی و آقایان آن  
 عشیرت افتاد. و امیر شرف الدین را که در زمان حکومت امیر  
 شاه محمد از اروخ من اعمال بختی آورده باستصواب اعیان ووزکی  
 در ناحیه موش نایب خود گردانیده چون اندک زمانی بان و تیره  
 گذشت شیخ امیر بلباسی باعشیرت خود برغم عبد الرحمن آغا  
 و جماعت قوالیسی بخدمت امیر شرف مبادرت نمود. آخر از  
 افساد مفسدان و تحریک غمازان طریقه محبت و مودت در میان  
 بنی عمان بعداوت و کدورت منجر شد. امیر ابراهیم و عبد الرحمن  
 آغا اراده نمودند که امیر شرف را از موش بیدایس آورده حذقه  
 جهان بین او را از نور بصر عاقل سازند. سیدی آغای خزینه دار  
 قوالیسی المشهور بسید خزینه دار ازین مقدمه خبردار آشته  
 بسرعت هر چه تمامتر نزد امیر شرف زفته او را از مکر و غدر  
 امیر ابراهیم واقف گردانید. و امیر ابراهیم مکتوبی مشتمل بر  
 محبت و اتحاد در قلم آورده مصحوب یکی از نوکران معتمد خود  
 نزد امیر شرف بموش ارسال نمود که فقیر را آرزوی دیدار بهجت  
 آثار شما عنان گیر گشته \* مترصد چنانست که چند روز بیدایس  
 آمده اوقات بعیش و عشرت و ساز و صحبت مصروف گشته کلال  
 و ملال که هرور دهور بخاطر هاراه یافته از برکت صحبت شریف  
 زایل گردد. امیر شرف چون برین مقدمه مستحضر بود در رفتن

تکاهل و تساهل و رزیده عذر گفت . چون مکاتبات و مراسلات متعاقب بسر حد تو اثر انجامید و مصادقات از جانبین بتخاطبات و مضاربات و معاتبات تبدیل یافت امیر ابراهیم احضار لشکر نموده باتفاق بعضی از امراء کردستان بر سر امیر شرف رفته قطع ماده خصومت بتیغ تیز تعلق گرفت . و امیر شرف نیز یکجهتان خود را مثل سوار یک بازو کی که در آن حین لاه امیر بلباسی باتفاق متابعان خود سیدی علی آغای پرتافی و سید خزینه دار و جلال آغای برادرش و شیخی آغای جلگی و جماعت دیگر را بر سر رایت خود جمع ساخته قلعه موش را مستحکم گردانید و مستعد جنگ و جدال گشته . هر دو گروه در برابر یکدیگر

چون کوه صف آرا گشتند ( نظم )

دو دریای آهن سر اسر نه ننگ	قبا آهنان تیغ هندی بچنگ
بخون یکی بسته هر یک کر	گرهای کلکون یلان سر بسر
اجل را دم نای آواز کرد	دهل نغمه مرک را ساز کرد
زهر گوشه فتنه بالا گرفت	خندنگ از کان راه یغما گرفت
فتادند در هم چو شیر و پلنگ	نبرد آزمایان بصد فروهنگ

و چون مردم امیر ابراهیم جمع گشیر و متابعان امیر شرف گروه قلیل بودند در روز اول نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت امیر ابراهیم وزید . اما چون اکثر اعیان و متعینان روزی رامیل بجانب

امیر شرف بود در خفیه مکاتبات بقلمه فرستاده اظهار خلوص  
 طویت و صدق نیت کردند. و پسر سوار بیک پازوکی چو لاق  
 خالد بر خلاف پدر ملازمت امیر ابراهیم میکرد \* روزی خالد او  
 شیخ امیر بلباسی با اتفاق پدرش سوار بیک بدو پیغام فرستاد که  
 ماهر دو با امیر شرف اتفاق داریم و اکثر اعیان روزگی را نیز میل  
 بجانب امیر شرف است ترا با امیر ابراهیم بودن و در راه او  
 کوشش نمودن چه محصل دارد \* وظیفه پدر فرزندی آنست که  
 ترك ملازمت امیر ابراهیم نموده باطاعت و انقیاد امیر شرف  
 در آمده. غاشیه بندگی او بر دوش و حلقه فرمان برداریش  
 در کوش کشی \* خالد بیک نیز قبول این معنی نموده کس نزد پدر  
 و خالد خود فرستاده که فردا عسکر امیر ابراهیم بقلمه بوردش  
 و هجوم خواهند آورد شما در قلمه را بکشاید تا من با عسکر  
 و متعلقان خود بدرون در آیم \* و روز دیگر که خسرو سیارگان  
 باتیغ کیتی ستان برین قلمه فیروزه حصار بر آمده رایت فیروزی  
 بر افراخت و با مغان اسیاف خارا شکاف جنود نامعدود انجم را  
 پراکنده و پریشان ساخت \* امیر ابراهیم با گردان خون خوار  
 خنجر گذار روی توجه بتسخیر قلمه و حصار آورد \* و در اثنای  
 کپر و دار خالد بیک بمقتضای وعده و قرار از امیر ابراهیم روگردان  
 شده بعسکر امیر شرف ملحق گشت \* امیر ابراهیم را از صدور



این واقعه و هم وهراس بی حد و قیاس بر ضمیر مستولی گشته ترك  
 محاصره و مجادله نموده بیدلیس معاودت نمود \* امیر شرف باتفاق  
 یاران و موافقان خود او را تعاقب نموده قلعه بدلیس را محاصره  
 کرده یوما فیوما آقاییان روزکی فرقه فرقه و جوق جوق از امیر  
 ابراهیم روگردان شده بخدمتش مبادرت می جستند و آنافانا آثار  
 ضعف و فتور و علامت عجز و قصور در ناصیه احوال و جنبه آمال  
 متحصنان قلعه ظاهر و باهر میکشت \* تا کار بجای رسید که امیر  
 ابراهیم و عبد الرحمن آقا مردمان مصالح در میان انداخته اظهار  
 عجز و انکسار نموده \* پیمان دادند که چون این ولایت بحسب  
 ارث به بنی اعمام میرسد بدلیس که مطلع سعادت و منشای دولت این  
 دو دمان است بالخلاط از امیر شرف بوده باشد \* و موش و خنوس  
 از امیر ابراهیم بوده بمشارکت بحکومت ولایت موردی قیام  
 و اقدام نموده برای عمر و دولت دو روزه فانی قصد حیات و زندگانی  
 یکدیگر کردن از عقل و فراست و فهم و درایت بعید است \*  
 امیر شرف و متابعان او این رو باه بازی را فوز عظیم دانسته باقوال  
 مصالحین راضی شدند \* و مقرر کردند که امیر ابراهیم اسباب  
 ضیافت و جشن مرتب ساخته امیر شرف را بطریق مهمانی  
 بدرون قلعه برد و در میانه بنی همان عهد و میثاق بغلاظ و شداد موکد  
 کرد و چندانکه در قید حیات باشند هر کس بحصه خود راضی

کشته متعرض ولایت یکدیگر نشوند \* امیر ابراهیم فی الفور  
 تهیه اسباب ضیافت نموده کس بطلب امیر شرف فرستاد و امیر  
 شرف باجمعی از مخصوصان و یکمجتان بدرون قلعه بدلیس رفته  
 بنی عمان یکدیگر در آغوش کشیده بیدار بهجت آثار هم اظهار  
 فرح و سرور کرده بساط عیش و عشرت گسترده \* ساقیان سیمین  
 ساق زهره جبین در لباسهای گوناگون و حور عین کامثال اللؤلؤ  
 المکنون جامهای زرین بگردش در آورده مصدوقه (یناف علیهم  
 بکاس من معین بیضاء لذة للشاربین) بعین الیقین مشاهده افتاد  
 و معنیان نغمه پرداز و مطربان شیرین زبان خوش آواز  
 و رامشگران دلکش الحان سازنواز بیوسون اکراد و قاعده اعراب  
 و طریقه فرس و قانون عجم در مقام خوانندگی و سازندگی در آمده  
 آواز نشاط و ندای انبساط بدایره فلك زحل رسانیدند (نظم)  
 در آمد بمجلس می لاله رنگ \* زبهر تواضع دوتا گشت چنگ  
 نشستند صف صف در آن انجمن \* غزل خوان ز گوینده و ساززن  
 غزل خوان نه تنها خوش آوز بود \* که صد دل بیک غمزه هم می ربود  
 بخدمت بتان قامت آراسته \* بلایی زهر گوشه برخاسته  
 در آن جشن دلکش چون قامت آرزوی هر کام جو بخدمت  
 هر گونه مطالب و مقاصد آرایش پذیرفت . و در حجله خواطر  
 و ضمایر اکابر و اصاغر داماد هر امید را عروس مقصود در کنار

آمد \* امیر زادگان امر فرمودند که آقایان روزکی هر کس بایار  
خود گوشه و کناری گرفته از بزم عشرت بپهد استراحت روند  
و خود در درون اوتاق با و شاق چند تنها مانده \* درین وقت شیخ  
امیر بلباسی باجماعت عامی بدرون اوتاق درآمد امیر ابراهیم را  
از مسند بزیو کشیده گفت

( نظم )

تسکینه بر جای بزرگان نتوان زد بکزاف

مگر اسباب بزرگی همه آماده شود

و دست امیر شرف را گرفته بیالای مسند برد و زبانرا بدین

( نظم )

مقال گردان ساخت

خوش بجای خویشان بود این نشست خسروی

نانشیند هر کسی اکنون بجای خویشان

منشیان دیوان ( و توتی الملك من تشاء ) منشور ایالت و فرمان

حکومت بنام این سعادت مند نوشتند \* و فراشان کارخانه ( و تنوع

الملك من تشاء ) بساط حکومت آن مستمند را در نور دیده

موکلان عقوبت دست و پایش را بسلاسل و اغلال کران

( نظم )

بار گردانیده \* در قعر چاه محبوس کردند

مراورا رسد کبریا و منی \* که ذاتش قدیمست و ملکش غنی

یکی را بسر برنهد تاج بخت \* یکی را بخاک اندر آرد ز بخت

و هنوز کار بضر بشمشیر و طعن سنان نرسیده بود که

عبد الرحمن آغای قوالیسی و جماعت دیگر از تابعان امیر ابراهیم  
 که چون عقد ثریا فراهم آمده بودند مانند بنات النعش متفرق  
 و پراکنده گشتند و هفت سال تمام در قید حبس مانده \* چون  
 آوازه قید امیر شرف که عنقریب تفصیل این اجمال و مآل حال  
 او سمت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بر ذکر ارتقاع دولت  
 و انخفاض لواء حشمت او خواهد یافت در گردستان شایع شد  
 امیر ابراهیم بسعی عشیرت روزی از قید بیرون آمده مرتکب  
 امر حکومت گردید خزاین و دقاین امیر شرف را بیاد یغما و تاراج  
 داد \* قصد قتل امیر شمس الدین ولد او که در آن حین در  
 سن دوسالگی بود و مادرش دختر علی بیگ صاصونی بود عماد آغای  
 بایکی پسر و مادر را از دست امیر ابراهیم گرفته حیلہ انکیخت  
 که امیر شرف زین الدین آغای عم صراخلاف شرع شریف بناحق  
 بقتل نموده \* الحال حسب الشرع بمن سپارید تا کار او را با تمام رسانم  
 بلکه بدست ورثه خورد سال او داده بمقتضای شریعت غرا قصاص  
 نمایم \* بدین حیلہ و بهانه امیر شمس الدین را از چنگ امیر ابراهیم  
 رها کرده بامادر و متعلقان بقلمه کینندور برده کما ینبغی در محافظت  
 ایشان کوشیده خلاصه کلام آنکه چون امیر شرف را در تبریز  
 مقید گردانیدند چاپان سلطان استاجلو حسب فرمان شاه اسمعیل  
 صفوی بتسخیر ولایت بدایس مأمور شد \* محاصره قلعه کرده

علی التوالی در سال با امیر ابراهیم بجادله و مقاتله نمود. آخر الامر  
 تاب مقاومت قزلباش نیاورده عروس ملک راسه طلاق بر گوشه  
 چادر بسته بجانب اسعد رفت \* و در آنجا رخت فنا بعالم بقا کشید  
 و ازو سلطان مراد نام پسری که در حین حبس از جاریه متولد  
 شده بود دماند \* و چون امیر شرف بر سر بر حکومت متمکن شد  
 سلطان مراد بخدمت او مبادرت نموده \* امیر شرف او را گرفته  
 محبوس ساخت \* مدة الحیات همچنان در قلعه بدلیس اوقات  
 میگذرانید عاقبت باجل موعود عالم فانی را وداع نموده \* عشیرت  
 روزی بعد از فرار امیر ابراهیم شش ماه قلعه را نگاه داشته چون  
 از آمدن امیر شرف مایوس شدند بالضرورة قلعه و ولایت را  
 در تاریخ سنه ثلاث عشر و تسعمایه تسلیم چایان سلطان  
 نمودند و کرد بیک شرقلوی استاجلورا بحفاظت  
 قلعه بدلیس مأمور گردانیده بتبریز معاودت کرد

## وجه دویم

\* در بیان متمکن شدن ( امیر شرف )

بجای امیر ابراهیم در حکومت بدلیس \*

بر ضمایر افسیر مآثر خورشید شعاع و خواطر حقیقت

مدائر فلک ارتفاع اصحاب دانش و ارباب ینش بسان لمعان صبح

صادق بارق و شارق است که هر صاحب سعادتى که از سر صدق  
 نیت و خلوص طویت روی نیاز بدرگاه کار ساز بنده نواز آورد  
 بفحوای (والله یهدى من یشاء الی صراط مستقیم) از پرتو اشعه  
 عنایت الهی نهال آمالش در کاشن اقبال سایه گسترد و غنچه تنایش  
 در چمن مراد بنسیم سرافرازی شکفتن گیرد \* و هر ذی شوکتی  
 که بکثرت اسباب و حشمت مفرور کشته رقبه رقیبت در حلقه  
 مطاوعت او نهد باندک زمانی دودمان عظمتش از سر سر ادبار  
 انقطاع یافته ریاض دولتش صفت (وادغیر ذی زرع) پذیرد  
 (نظم)

سری گز تو کرد بلند کرای \* بافکندن کس نیفتد ز پای  
 کسی را که قهر تو در سر فکند \* پیامری کس نکرده بلند  
 اگر پای پیل است اگر پر مور \* بهریک تو دادی ضعیفی وزر  
 دلی را فروزان کنی چون چراغ \* نهی بر دل دیگر از درد داغ  
 غرض از تبیین این مقال و توضیح این احوال شرح حال  
 خیر مآل امیر شرف است \* چه او پسر یتیم خورد سال در  
 میانه عشیرت بختی در اروخ مانده بود چنانچه از لمعات نیرات  
 کلمات سابق و رشحات منشآت حکایات متناسق مشروح بوضوح  
 می پیوندد که اورا امیر شاه محمد از آنجا آورده در صدد تربیت  
 او شد \* و چون امیر مذکور رخ در نقاب تراب تیره کشید بنیابت

امیر ابراهیم چند روز حکومت بعضی نواحی بدلیس نموده  
 بعد از آن بامداد و معاونت عشیرت روز کی حاکم بدلیس گشت  
 و چون اندک زمانی از ایام حکومتش متبادی شد شاه اسمعیل صفوی  
 بعزم تسخیر مرعش متوجه گشته حاکم آنجا علاء الدوله ذوالقدر  
 در برابر او صف آرا گشته شکست یافت \* و بعد از آنهزام  
 طایفه ذوالقدر عنان عزیمت بصوب دیار بکر معطوف داشت  
 والی آنجا که امیر بیک موصلو پدر والده حاوی اوراق است  
 بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده هدایای خوب و تحفهای مرغوب  
 بر سبیل پیشکش آورده \* از آنجمله یکقطعه لعل بو کرک بود  
 که هیأت کرده کوسفند داشت که از خزاین سلاطین سلف  
 بخزینه پادشاهان بایندوریه انتقال یافته بود و از ایشان بدو رسیده  
 که تا کوه ختلان از زلزله در زمان خلفای عباسیه شکافته شده  
 و مدتی مدید که وعا بخون جگر پرورش لعل نموده دیده صیرفیان  
 دهر و چشم جوهریان عصر بآن حجم و طراوت و رنگ و لطافت  
 از اقسام لعل مشاهده نشده بود بموقف عرض رسانیده منظور  
 نظر کیمیا اثر پادشاهی گشته موسوم بامیر خان گردیده و منصب  
 مهر داری بالاله کی شاهزاده طهماسب و ایالت هرات و خراسان  
 بدو عنایت شده \* پایه قدر و منزلتش باوج ذروه وثقی رسید  
 و ایالت و دارائی ولایت دیار بکر بمحمد خان استاجلو ولد میرزا

بیک مفوض شد بعضی از مردمان ذوالقدر که در قلعه خربرت  
 محصن بسته بودند اطاعت نمی کردند \* شاه اسمعیل تسخیر آن  
 قلعه کرده در عرض یک هفته بزور و غلبه مسخر ساخته از آنجا  
 عنان عزیمت بصوب اخلاط منعطف گردانیده \* چون ظاهر  
 اخلاط مضر بخیام عساگر گشت امیر شرف بخدمت شاهی  
 مستعد شده \* در صد تهیه اسباب جشن و ضیافت در آمده  
 خیمهای منقش گردون اساس \* و سایبانهای ابریشم طناب فلک  
 مماس چون ابر نیسان در هم رفته طناب در طناب بافته مانند درج  
 پر کوهر و برج پر اختر توتیب داده ساقیان سیمین ساق بلورین  
 ساعد زهره جبین و وشاقان زر بفت پوش شیرین حرکت با تمکین  
 شراب صافی چون ماء معین بر کف گرفته صالای عیش و ندای  
 نوشانوش در دادند و مغزیان خوش اغان نغمه پرداز و رامشگران  
 شیرین لهجه ساز نواز بنغمه زیر و بم راه عشاق زده بناله عود  
 و چنگ عقل و هوش از سر بزرگ و کوچک در ربودند \* ( نظم )  
 زهر جانبی ساقی نیم مست \* چو شاخ کلی جام کلکون بدست  
 همه همچو خورشید زر بفت پوش \* همه آفت عقل و آشوب هوش  
 غزل خوان غزالان تازی زبان \* بنغمه شکر ریخته از دهان  
 باهنک توکی بتان چو کل \* ربوده دل از نغمه معتدل  
 چو زلف بتان پری چهره چنگ \* زده راه عشاق را بی درنگ



وخوانسالاران انواع اطعمه کونا کون از هر چه در حوصله  
 خیال کنجد افزون مهیا و حاضر و آماده کرده آشیدند \* بعد  
 از مراسم مهمانداری و ضیافت اسب راهوار بطویل و اغنام بکاه  
 و شتر و استر بقطار پیشکش کرده منظور عوارف خسروانه  
 و مشمول عواطف بیکرانه پادشاهانه کشته بنشور ایالت  
 بدلیس مع خلعتهای فاخره گران بها سرافراز شده \* در دفعه  
 ثانی که شاه اسمعیل در خوی قشلاق نمود امیر شرف باتفاق امرا  
 و حکام کردستان بتخصیص ملک خلیل حاکم حصنکیفا و شاه علی  
 بیک بختی والی جزیره و میر داود خیزانی و علی بیک صاصونی  
 و سایر امرای دیگر یازده نفر بعزم عقبه بوسی شاهی روانه  
 خوی شدند \* و چون بشرف سده بوسی فایز آشتند در اوایل  
 اعزاز و احترام تمام یافته بالاخر که محمد خان والی دیار بکر را از  
 امراء اکراد نسبت باو آزار و اهانت بسیار واقع شده بود \* از جمله  
 منقواست که در وقتی که محمد خان متوجه دیار بکر بود در قریه  
 پانشین من اعمال بدلیس نزول فرمود شیخ امیر بلباسی که وکیل  
 امیر شرف بود بدیدن او رفته در وقت برخاستن کوپال خود را  
 بر سر قالیچه او مکرر بر زمین زده بر سبیل خشونت بدو گفت  
 ای محمد بیک وای بر تو و اشکریان تو که در محل عبور از ولایت  
 بدلیس طمع در بیک بزغاله عشیرت روزی کرده بزور و تعدی

بستانند \* و همچنان شاه قلی سلطان استاجلوی چاوشلو که آخر  
 والی هرات شده بود براقم حروف نقل نمود که پدرم نوکر محمد  
 خان بود همراه او متوجه دیار بکر بود در راه مخصوصاً در ولایت  
 بدلیس از قلت ما کولات کار بمرتبه رسید که هر کس اسب  
 و سلاح خود را فروخته بآ کولات دادند پدرم در دره کیفندور  
 اسب خود را بچهار نان جاورس داده یارای آن نداشته اند که يك  
 من جو و يك ته نان بی زر از رعایای آنجا توانند گرفت \* دگر  
 از این قسم اوضاع نامالیم از امراء اکراد نسبت باو بسیار صدور  
 یافته بود که ابراد آن باعث اطناب میشود \* و غرض که در این  
 وقت که امراء اکراد بالتمام متوجه آستانه شاهی شدند خان محمد  
 از دیار بکر عرض نمود که اکر چنانچه فرمان قضا جریان بقید  
 و حبس امراء اکرستان نافذ گردد بنده تعهد میکند که اکثر بلاد  
 اکرستان را که از قدیم الایام کنند تسخیر سلاطین از تصرف  
 او عاجز است باندک توجه شاهانه بحیطه تسخیر توأم آورد \*  
 چون عرضه داشت او بمطالعه شاهی رسید بسخن آن نامقید  
 کافر امراء حاضر را بغیر از امیر شاه محمد شیروی و علی بيك  
 صاصونی را در قید و زنجیر کشید \* هر يك از امراء اکراد را یکی  
 از امراء قزلباشیه سپرد \* امیر شرف را بامیر خان موصلو داد  
 و چاپان سلطان را بتسخیر ولایت بدلیس و دیو سلطان روملورا

بفتح ولایت حکاری و یکان بیک قورچی باشی تکاورا بگرفتن  
دیار جزیره بالشکر چون قطرات امطار بیشمار مأمور گردانید  
و گرفتن امرا و خلاص شدن بعضی از ایشان بعون الله در مجلس  
مذکور خواهد شد \* القصة چون مدتی از ایام قید امراء مرور  
یافت بیکبار خبیر از خراسان رسید که شیبک خان اوز بک  
بالشکری از حد و حصر بیرون از آب جیحون عبور کرده اراده  
تسخیر مملکت خراسان دارد \* از استماع این خبر شاه اسمعیل  
از حبس امراء کردستان نادم و پشیمان گشته بعضی را از قید  
اطلاق داده از آن جماعت سؤال کرد که پیشوا و مقتدای شما  
کیست جمله متفق اللفظ والمعنی گفتند که امیر شرف و ملک خلیل  
است . هر دورا در قید حبس نگاه داشته دیگران را اطلاق  
دادند و ایشانرا محبوسا همراه برداشته بجانب خراسان توجه  
فرمودند و یار محمد آغای کلپوکی و درویش محمود کاه چیری که بزعم  
حاوی اوراق مثل ایشان مردی در دوات خواهی و خیر اندیشی  
در میانه عشیرت روزگی بلکه در تمام بلاد کردستان شخصی  
بر نخاسته باشد همراه اردوی شاهی بعنوانی که هیچکس  
بر احوال ایشان مطلع نبوده بطرف عراق میروند. و در هر چند  
روز میوه و طعام برداشته بخیمه ترکمانان رفته تفقد احوال  
امیر شرف میکنند و با ایشان در وادی فرار کردن قرار و مدار

میسازند تا وقتی از اوقات که اردوی شاهنشاهی نزول در موضع چالی کولی  
 من اعمال ولایت رازی کند محمد آغا و درویش محمود فرصت یافته  
 اسب چند با زین در کنار اردو حاضر ساخته محمد امیر آخور پرتابی را  
 که درزی قلندران خدمت امیر شرف می نموده در جامه  
 خواب او خوابانیده امیر شرف را از خیمه محبس بیرون آورده  
 سوار ساخته با چند نفر از مردان کاری روی بجانب کردستان  
 می آورند و فردا محل نیمروز ترکمانان بر این قصه آگاه میشوند  
 بر جرأت و جسارت محمد امیر آخور تحسین کرده مزاحمت بحال او  
 نمبرسانند و محمد آغا و درویش محمود و امیر شرف اولاً بولایت حکاری  
 آمده در قریه نزول میکنند که شیخ امیر باباسی از قنرات قزلباش  
 جلاء وطن کرده در آنجا افتاده خود را مخفی ساخته اوقات خود را  
 بزراعت جاووس مشغول میکرده \* در هنگامی که بیلی بدست  
 گرفته جاووس را آب میداده محمد آغا و درویش محمود کله چیری  
 سواره بکنار زمین جاووس آمده او را طلب میدارند و مژده  
 آمدن امیر شرف میدهند \* او قبول این معنی نمیکند میگویند  
 چرا سخنی که محالست میگویند ایشان میگویند که حق تعالی  
 عنایت نموده فرصت داده او را از قید خلاص داده آورده ایم \*  
 فی الحال سجدهات شکر بجای آورده بیلی آبیاری را از دست  
 انداخته خود را پاپوس ولی نعمت حقیقی رسانیده دیده که چون

يعقوب در بيت الاحزان غربت صفت ( وایبضت عیناه من  
 الحزن ) گرفته بود از خاك پای او منور گردانیده و قطرات چند  
 از بشاشت و شادمانی از فواره عیون نثار مقدم شریف او کرده  
 خدای را حمد و سپاس کرده گفت \* ﴿ انظم ﴾

بحمد الله که دولت یاریم کرد \* زمانه ترك جان از ارم کرد  
 شبم را صبح فیروزی بر آمد \* غم ورنج شبانروزی سر آمد  
 چون آن روز و شب در انجا توقف کرده علی الصباح که  
 سلطان ابوان چهارم با هزار فر و شکوه سر از قلعه کوه برزد  
 روانه گشته خود را بمیان عشیرت اسپارد رسانیدند \* شرف  
 بیک اسپاردی شرف قدم ایشانرا تالی نموده چند روز بواسطه  
 استراحت در آنجا رحل اقامت انداختند و شیخ امیر با معدود  
 چند متوجه ولایت بدلیس شد که عشیرت روزکی را مستظهر  
 و مستیال ساخته تا آمدن امیر شرف جمعی را بنخود متفق گردانیده  
 بمجرد رسیدن او بد انجا خاق بسیار بر سر او جمع شده شروع  
 در گرفتن قلعه بدلیس نمودند و آرد بیک شرفلو که از نیابت شاه  
 اسمعیل بمحافظت بدلیس و عدلجواز وارجیش قیام و اقدام مینمود  
 چون از آمدن شیخ امیر واقف گردید که باموازی دو هزار  
 مرد محاصره قلعه نموده باتفاق امرای قزلباش که در بارگیری  
 وارجیش بودند ایلغار بر سر شیخ امیر آورده \* او نیز باجماعت

حاضر در مقابل او در موضع کوه میدان بدایس صف ارا شد  
و نزدیک بدان رسیده بود که نسیم فتح و ظفر در لشکر نصرت  
او روزی جلوه گر شود که یکبار محمد بیک پازوکی بر سبیل  
حیله و خدعه باستدعای آنکه از امرای قزلباشیه رو گردان  
شده بمناسبت قرابت بامداد و معاونت شیخ امیر می آیم اورا  
فریب داده در اثنای که شعله آتش قتال سر بفلک دوار کشیده  
بود از راه اسکندر بولاغی با موازی پانصد نفر پازوکی در آمد  
و شمشیر دورویه از عقب طایفه روزی آخته صف ایشانرا که مانند  
عقد ثریا منعقد شده بود مانند نبات النعش پراکنده و پریشان  
ساخت و اختر بخت کرد بیک بمثابه زحل بلندی گرفته باد پای  
قر سیر را بجانب لشکر روز کی دو انید \* و شیخ امیر بلباسی  
پای ثبات و وقار قطب وار فشرده از معرکه جهاد روی بوادی  
فرار نهاد تا با فرزندش علی آغا شربت شهادت چشید و طایفه  
قزلباش که شیخ امیر را موسوم بقرا نرید گردانیده بودند جسد  
اورا با پسرش در کوه میدان احراق بالنار کردند \* و از صدور این  
واقعه و سنوح این حادثه مهم امیر شرف چند روز در عقده تعویق  
افتاد. و چهره مقصود او در پس پرده نا امیدي مختفی مانده \*  
بی دستیاری مصور کارخانه فاحسن صور کم رخ نکشاد \*

## وجه سیم

(در بیان گرفتن امیر شرف بدلیس را از طایفه قزلباش و مال حال او)  
 جهانگیری که هست از بخت سر آمد \* بنامد در خداوندی مؤبد  
 ظفر پیوسته باشد در رکابش \* شرف در موکب نصرت ایابش  
 هر کشور خرامد شاد و خرم \* شود ملک از قدوم او مکرّم  
 چون امیر شرف را تسخیر ولایت بدلیس و اخراج طایفه  
 قزلباش چند روز میسر نشد و از مافی الضمیر سلطان کیتیستان  
 سلطان سلیم خان آگاه گشت که اراده تسخیر بلاد ایران دارد  
 باتفاق و تدابیر شهسوار مضمار تحقیق، و قافله سالار طریق  
 توفیق \* مقنن قوانین اصول و فروع \* و مدون دواوین معقول  
 و مسموع \* مدرس مدرسه تقدیس سلاله عارف بدلیس \* اعنی  
 حکیم ادریس \* و کزیده خیر اندیشان خاندان رفعت آیین \*  
 و ستوده دولت خواهان دودمان ضیاء الدین \* محمد آغای کلهوکی  
 اظهار اخلاص و اعتقاد باستانه دولت نهاد عثمانی نمود \* در این  
 مواد بیست نفر از امراء و حکام کردستان را بخود همداستان  
 کرده عبودیت نامه مصحوب مولانا حکیم ادریس و محمد آغا  
 روانه آستانه اقبال آشیانه سلطانی گردانید \* و ساطان دوست  
 نواز عدو کمد از حسب الاستدعای امرای کردستان بعزم تسخیر  
 ولایت عجمستان متوجه ارمن و آذربایجان گشته در صحرائی

چالدران پادشاه اسمعیل مصاف داده مظفر گشت \* و امیر شرف  
 بابعضی از حکام کردستان در آن سفر در رکاب نصرت قرین  
 سلطان مظفر رهین بود \* چون خان محمد والی دیار بکر در آن  
 معرکه شربت فنا چشید و ایالت او برادرش قراخان و حکومت  
 بدایس بعوض بیک برادر او و جزیره باولاش بیک برادرش از دیوان  
 شاهی مفوض شد \* و چون موکب رایت سلطانی از موضع تبریز  
 بجانب روم معطوف شد حکیم ادیس بعرض جلال  
 سلطانی رسانید که امراء کردستان از الطاف و احسان شاه جهان  
 استعدا دارند که ولایت موردی ایشان را بایشان ارزانی داشته  
 شخصی را در میانه ایشان بزرگ و بیکار یکی نصب سازند که  
 باتفاق بر سر قراخان رفته او را از دیار بکر اخراج نمایند \*  
 سلطان کیتی ستان در جواب ایشان فرمودند که هر کدام از  
 امراء و حکام کردستان که لیاقت امیر الامراء دارند در میانه  
 ایشان نصب کرده شود که سایر امراء اکراد کردن باطاعت  
 و انقیاد او نهاده بدفع و دفع قزلباش قیام و اقدام نمایند \* حکیم  
 ادیس عرضه داشت که در اینها کثرت وحدت ذاتیه موجود  
 است و هیچ کدام بیکدیگر سر فرود نمی آرند اگر چنانچه مطمح  
 نظر سعی بر تفریق جمع و تمزیق شمل طایفه قزلباش است یکی  
 از بندگان درگاه عالم پناه را بدین مهم نصب باید کرد تا امراء اکراد



مطیع و منقاد او گشته بزودی این مهم فیصل پذیرد \* بناء علی  
 هذا محمد آغای چاوش باشی المعروف بیغلو محمد را میر میران دیار  
 بکر گرا ندیده و سردار عسکر گردستان ساخته بعزم تسخیر آنجا  
 روانه فرمود \* دو لشکر مانند ابر صاعقه بار و دو گروه همچو  
 بحر زخار در حوالی نصیبین در قوج حصاری در برابر یکدیگر  
 صف آرا شدند \* و در آن معرکه اول کسی که شعله آتش حرب  
 و قتال و نائرة جنگ و جدال بر افر و خت طایفه روز کی بود \* چنانچه  
 تاج احمد و قاسم انداکی و میر شاه حسین کیسانی و میر سیف  
 الدین و عمر جاندار که شجاعان روز کار و پهلوانان آن عصر بودند  
 در آن روز شربت شهادت چشیدند \* و اکثر آغایان روز کی  
 بتخصیص میر محمد ناصر الدینی و قرا یاد کار و سید سلیمانان قوالیسی  
 و جمعی دیگر مجروح و زخمدار شده در آن معارک خونخوار داد  
 مردی و مردانگی دادند \* و قراخان بقتل آمده شکست  
 بر لشکر قزلباش افتاده خیلی مردم اسیر و دستگیر شدند (نظم)  
 باقبال سلطان توسل کنان \* گرفتند ملک خود از دشمنان  
 بدفع عدو تیغ کین آختند \* بنای ضلالت بر انداختند  
 بعد از آنکه از امراء اکراد هر یک بتسخیر ولایت خود  
 توجه نمودند امیر شرف نیز بطرف بدلیس معاودت کرده  
 شروع در محاصره کردند. محمد یک جزوی و میر داود خیزانی